

## ردپای حزب چپ میانه در اطراف دانشگاه!

نقدی به اظهارات حمید تقوایی در واکنش به اعتراضات دانشجویان رادیکال

علی‌رضا بیانی

ardeshir.poorsani@gmail.com

**مقدمه** مراسم ۱۶ آذر ۱۳۹۸ در دانشگاه یک نقطه عطف بود. جنبش دانشجویان رادیکال هم به لحاظ کیفی و هم از نظر کمی بارها فراتر از اعتراضات دانشجویی در یکی دو دهه قبل از خود رفت. در مرکز شعارهای دانشجویان «مرگ بر نئولیبرالیسم» قرار داشت و در کنار آن تعیین تکلیفی با جریاناتی که خود را به اعتراضات بیرون آمده از متن مردم می‌چسبانند و آن‌ها را به نفع خود مصادره می‌کنند. همین موضوع باعث بحث و اختلاف نظرهایی در میان اپوزسیون شد که البته این نکته به تنهایی نیز از این‌روی دلالت بر اهمیت و ویژگی مراسم یاد شده دارد که پای جنبش دانشجویان در زمین اصلی قرار دارد و دیگران با بیان دور و نزدیکی به آن است که می‌توانند خود را هم‌سو یا حتی در تقابل با آن قرار دهند. حمید تقوایی «لیدر» حزب کمونیسم کارگری بنابه منطق درونی چرخش به راست هر دم بیشتر خود ناچار شد به زعم خود به بدترین شکل و از موضوع استاد، دانشجویان رادیکال انقلابی را بر سر جایشان بنشانند و تو گویی انتقام استادان دانشگاه که در شعارها مورد خطاب دانشجویان بود را از دانشجویان می‌گیرد! در این نوشته سعی می‌شود به نکات اساسی مورد نظر تقوایی پاسخی داده شود و در عین حال جوابی برای سوالات فعالین دانشجو درگیر در این زمینه باشد که از ما پرسیده شده است.

حمید تقوایی در نوشته خود تحت عنوان «نئولیبرالیسم و "مارکسیسم" خط امامی» \* می‌نویسد:

«این اولین بار است که در یک تجمع اعتراضی علیه یک مکتب و نظریه اقتصادی شعار سرنگونی داده میشود». مقصود وی قبل از این‌که توضیح دهد این آمار را از کدام سرشماری به‌دست آورده اشاره به «اولین بار» بودن شعار مذکور است. اگر نخواهیم وارد حوزه پلمیکال حمید تقوایی شویم از این سوال نمی‌توان صرف‌نظر کرد که پس «مارکسیسم خط امامی» را برای چه حواله دانشجویان رادیکال انقلابی کرده است و چرا برای یک واکنش «اولین بار» به ثبت رسیده آن را در غالب‌بندی پوسیده و ضدانقلابی قرار می‌دهد! پائین‌تر به قرابت و نزدیکی گرایش حمید تقوایی به همان مارکسیسم سنتی و به قول خودش «خط امامی» خواهیم پرداخت که امروز در گردش به راست تند و بیشتر وی متبلور شده است. حمید تقوایی به زعم خود سعی کرده همه‌ی منذهای موضوع نقد خود را هم بررسی کند و نگذارد نکته‌ای از قلم بی‌افتد، لذا ادامه می‌دهد: «ممکن است گفته شود نئولیبرالیسم در هر حال شکل مشخص سرمایه داری امروز در همه جای دنیا است و شعار علیه آن را باید به معنی شعار علیه کل سرمایه داری تلقی کرد. فرض کنید اینطور باشد. اما حتی اگر این توجیه را هم بپذیریم خواست سرنگونی نظام اقتصادی آن هم در دل جدال خونینی که برای سرنگونی حکومت در گرفته است، تنها می‌تواند در بهترین حالت غیر سیاسی بودن و بیربطی این شعار به مبارزات مردم را نشان بدهد».

وی در ادامه می‌نویسد: «خلع ید اقتصادی از طبقه سرمایه دار بدون خلع ید سیاسی از او ممکن نیست. کسی که در ایران و یا شیلی و یا هر کشور دیگری خواهان درهم کوبیدن سرمایه داری است ابتدا باید با قدرت سیاسی طبقه سرمایه دار تعیین تکلیف کند. و در ایران امروز پرچم این مبارزه در دست مردمی است که با شعار جمهوری اسلامی نمی‌خواهیم به میدان آمده اند. این شعار و یا شعاری نظیر "اصلاح طلب اصولگرا دیگه تمومه ماجرا" جبهه اصلی و خط اول نبرد طبقاتی علیه سرمایه داری را در ایران نمایندگی میکند. شعار "سرنگونی نئولیبرالیسم"، با هر تعبیر و توجیهی، به جنبش سرنگونی طلبانه مردم ربطی ندارد».

حمید تقوایی در آغاز بحث خود از نئولیبرالیسم به عنوان یک «مکتب و نظریه اقتصادی» یاد کرده و برایش عجیب آمده بود که چرا شعار سرنگونی مکتب و نظریه داده شده است. اما سردرگمی تپیک ناشی از سانت‌ریسم وی کمی پائین‌تر باعث می‌شود فراموش کند که در توضیحات قبلی از نئولیبرالیسم به عنوان مکتب نظری یاد کرده و اکنون از زودرس بودن شعار سرنگونی یک اقتصاد حاکم قبل از سرنگونی قدرت سیاسی حرف می‌زند. در نتیجه ابتدا باید روشن شود که بلاخره آن «مکتب نظری نئولیبرالیسم» اقتصاد حاکم در ایران و سایر جوامع هست یا نیست. اگر هست پس مکتب تعمیم‌یافته و اکنون مادیت پیدا کرده بیشتر برانزده نام‌گذاری نئولیبرالیسم است تا یک ایده و نظریه گوشه کتابخانه در حال خوردن. و اگر

نیست برای حمید تقوایی دیگر چه تفاوتی می‌کند زیربنای اقتصادی چیست و چگونه بوجود آمده است، و باید یک ضرب به روینای سیاسی که حکومت باشد پرداخت و به جای شعار مثلا مرگ بر سرمایه‌داری یا سرنگون باد نئولیبرالیسم شعار مرگ بر جمهوری اسلامی به عنوان قدرت سیاسی موجود داده شود.

### فرصت‌طلبی حمید تقوایی از مارکسیسم

بدیهی است از نقطه نظر مارکسیسم یک انقلاب اجتماعی از یک انقلاب سیاسی آغاز می‌شود. اما در عین حال چه کسی می‌تواند سرنگونی رژیم سیاسی را از بستر خود انتزاع کرده و بی‌ربط به افق جایگزینی آن، امری جدا از سرنگونی کلیت یک نظام اجتماعی جا بزند و هنوز مارکسیست باقی بماند. به عبارت ساده‌تر اگر هدف فوری حمید تقوایی سرنگونی جمهوری اسلامی است اصلا از کجا می‌توان فهمید او ادعای مارکسیستی دارد و مقصودش از سرنگونی رژیم همان نیست که رضا پهلوی، مسیح علی‌نژاد، مجاهدین و امثالهم در نظر دارند. موقتا فرض می‌گیریم امر سرنگونی صرفنظر از اقتصاد مسلط در جامعه امری جداگانه است و برای آن استراتژی سرنگونی قدرت سیاسی پاسخ مرکزی است. در این صورت هر جنبه‌ای که در مسیر سرنگونی قدم برمی‌دارد متحد هر جریان سرنگونی‌طلب دیگر است. دقیقا همان‌طور که اکنون برای حمید تقوایی چنین است. هرچند حمید تقوایی هنوز از سایر نیروهای سرنگونی‌طلب به عنوان متحد حرف نمی‌زند اما این فقط یک تعارف دیپلماتیک است که تا هدف سرنگونی با سایر نیروها هم‌سو باشی ولی متحد نباشی! یعنی در واقع این یک زگیل تناقض درونی است که در هیاهوی آژیتاسیون حمید تقوایی گم و گور می‌شود. به هر حال صرفنظر از این موضوع سوالی که برجسته می‌شود این است که اگر امر سرنگونی قدرت سیاسی بدون در نظر گرفتن هر چیز دیگر، از جمله نوع اقتصاد حاکم در جامعه است اولاً چرا باید کمونیست بود و نتوان فقط با اتکا به «انسان» بودن امر سرنگونی را جاری کرد؛ یعنی پروسه «سرنگونی انسانی»! ثانیاً چرا برای این سرنگونی باید به سراغ طبقه کارگر رفت و به انواع گزینه‌هایی که می‌تواند امر سرنگونی را سازمان دهد تکیه نکرد. مثلا گزینه‌های از بالا و با کمک امپریالیسم، یا ورود در جبهه ائتلافی از همه احزاب بورژوا و غیر بورژوا و نظایر آن. در نتیجه اگر سرنگونی قدرت سیاسی تحت عنوان انقلاب سیاسی بتواند از هدف انقلاب اجتماعی جدا باشد پس باید بی‌پرده و بدون رودربایستی با هر جریان خواهان سرنگونی نه تنها هم‌سو شد بل‌که فراتر از آن، وارد یک جبهه متحد شد. تا جایی که به نظر می‌رسد این موضوع نمی‌تواند به ذهن حمید تقوایی خطور نکرده باشد. بدیهی است منطق درونی این طرز تفکر صاحب فکر را به سوی آن اتحاد هل می‌دهد. اما بدنه حزب کمونیسم کارگری است که باید متقاعد شده و با لیدر آن هم‌سو شود وگرنه ریزش تازه‌ای در پیش خواهد بود و حمید تقوایی با عده‌ای از اطرافیان تنها با نام حزب و دست خالی به آن سوی خواهند رفت. در چپ سنتی این فرایند طی یک پروسه زمانی صورت گرفت. انشعاب فدایی اکثریت به سوی بورژوازی از گذرگاه همین موارد کمی عبور کرد تا بالاخره صراحت و روشنایی کافی پیدا کرد.

### تز سلبی-اثباتی از جمله خرافات چپ سنتی

برای این‌که گفته نشود چرا همه‌ی کاسه کوزه‌ها بر سر حمید تقوایی می‌شکند؛ و حقیقتا اگر بخواهیم منصفانه بررسی کنیم باید گفت حمید تقوایی خطوط کلی و اصلی را از منصور حکمت گرفته و تا حدود زیادی آن را بر روی همان ریل پیش برده است. بعید می‌دانم اگر منصور حکمت اکنون در میان ما بود راهی به جز مسیر حمید تقوایی طی می‌کرد و اگر چنین می‌کرد یا باید به حساب پشت کردن به مواضع پایه‌ای خود وی گذاشت و یا به حساب زیگزاگ‌های خصلت‌نمای سانتریسم.

پایه نظر حمید تقوایی که تا ثریا کج رفته است همین نظریه «سلبی اثباتی» است. مبتنی بر این نظر شعارها و مطالباتی وجود دارد که جنبه سلبی و شعارها و مطالباتی هم هستند که مشخصه اثباتی دارند. مثلا شعار مرگ بر جمهوری اسلامی جنبه سلبی دارد و تا این حکومت سرنگون نشود شرایط اثباتی فراهم نخواهد شد. این درک چپ سنتی، (نه به معنی چپی که مدرن نیست، می‌تواند در شکل و ظاهر «مدرن» در حد حزب کمونیسم کارگری هم باشد)، اما سنتی به لحاظ محتوایی، و آن هم محتوای نظری و تئوریک است. چپ سنتی که از سنت استالینیسم و مائوئیسم می‌آید بر اساس برنامه حداقل و حداکثر مطالبات و شعارهای خود را دسته‌بندی می‌کرد. منطبق با برنامه حداقل دیگر جایز نیست شعارها و مطالبات سوسیالیستی مطرح شود. هدف اجرای برنامه حداقل است که آن هم از سرنگونی رژیم سیاسی و تسخیر قدرت آغاز می‌شود. چپ سنتی کلاسیک (بلشویسم قدیم) هنوز از چپ سنتی در شکل مدرن مانند حزب کمونیسم کارگری چپ‌تر است به این دلیل که اولاً برای تسخیر قدرت لزوما طبقه کارگر را در راس آن قرار می‌دهد. ثانیاً تسخیر قدرت سیاسی را برابر با کمونیسم قلمداد

نکرده و تازه آغازگر اجرای برنامه حداقل که همان برنامه بورژوادمکراتیک و تحت عنوان نان و کار، مسکن و آزادی و نظایر آن توضیح داده می‌شود است. اما رویکرد منصور حکمت از این عقب‌تر و تا حدود زیادی به استالینسم نزدیک است. او را نه طبقه کارگر بل که حزب کمونیسم خودش را مسئول و وظیفه‌دار تسخیر قدرت می‌داند. تا همینجا در درس بزرگی برای پیروان خود ایجاد می‌کند، به خصوص وقتی پیروانش می‌خواهند از شعارهای برآمده از جنبش کارگران هفت‌تپه عقب‌تر نمانند یا «ردپایی از خود نشان دهند» همان شعار «نان کار آزادی، اداره شورایی» را دنبال می‌کنند بی این‌که توجه داشته باشند این شعار به معنی تسخیر قدرت توسط شوراها برای اداره امور است و نه حزب. و این دقیقاً با تز حزب و جامعه و حزب و شخصیت‌های منصور حکمت در تضاد آشکار قرار می‌گیرد. ثانیاً کلاف سردرگم مهم دیگری که ایجاد می‌کند و امروز حمید تقوایی را در تنگنای تناقض قرار می‌دهد عبارت است از این‌که اگر قرار باشد ابتدا قدرت سیاسی را از طریق انقلاب سیاسی تسخیر کرد، فردای انقلاب تازه باید انقلاب اجتماعی آغاز شود اما از نظر منصور حکمت «از فردای تسخیر قدرت کمونیسم قابل اجرا است»؛ یعنی نیازی به انقلاب اجتماعی نیست! حتی استالین پیرو سوسیالیسم در یک کشور این مقدار جرات نداشت و نمی‌توانست فردای تسخیر قدرت را کمونیسم بنامد. یا لااقل به این دلیل که هنوز لنین و سایر رهبران بلشویک زنده بودند و اجازه بروز چنین خرافاتی را نمی‌دادند. ورود بیش از این در این خصوص را به فرصت دیگری واگذار می‌کنیم تا بلافاصله به این بپردازیم که اگر از نظر حمید تقوایی که می‌گوید حتی با مفروض قرار دادن اقتصاد نئولیبرالی، اما بر اساس نظریه سلبی-اثباتی ابتدا باید قدرت سیاسی را از طریق انقلاب سیاسی به دست آورد، آنگاه چه؟ اگر قرار است مولفه‌ای اثباتی رخ دهد، و اگر فرضاً این همان کمونیسم باشد هم باز باید دوره‌ای از تحول اولی، یعنی اقتصاد فرض گرفته نئولیبرال به دومی یعنی کمونیسم طی شود و این با کمونیسم فوری حمید تقوایی و «از فردای تسخیر قدرت کمونیسم قابل تحقق است» منصور حکمت مغایرت زیادی دارد.

چپ سنتی از این نظر سنتی قلمداد می‌شود که انقلاب را از تونل زمان عبور داده و به روش پلکانی اول این دوم آن می‌خواهد ابتدا انقلاب سیاسی برای انجام تکالیف بورژوا دمکراتیک را محقق کند و سپس وارد انقلاب سوسیالیستی شود. منصور حکمت که با مباحثی گنگ و تا حدود بسیار زیاد بی ربط به موضوع نقد چپ خلقی (یا همان چپ سنتی) تصور می‌کرد که اگر یقه جلال آل احمد و امثال او را بگیرد و اسطوره بورژوازی ملی و مترقی را پایان یافته اعلام کند چپ مدرنی را پایه گذاری کرده است؛ او را خود دقیقاً درک مارکسیستی از مفهوم مراحل تکامل بورژوازی در کشورهای پیرامونی نداشت و ثانیاً به همین دلیل اگر چنین بورژوازی «دیگر» وجود نداشته باشد (او نمی‌دانست اصلاً از ابتدا هم وجود نداشته است) بنابراین مرحله‌ای به نام انقلاب دمکراتیک بلاموضوع می‌شود و به جایش فوراً سوسیالیسم برپا می‌شود! اما او برای سوسیالیسم مورد نظرش به نیروی اجتماعی طبقه کارگر نیازمند بود و چون نمی‌توانست این طبقه را به آرای خود متقاعد کند لذا با طرح بحث حزب و جامعه حزب را به جای طبقه گذاشت، با تز سلبی-اثباتی انقلاب را دوباره با زبان دیگری مرحله‌بندی کرد و انقلاب سیاسی را پدیده منفک از انقلاب اجتماعی تصور می‌کرد. و بدیهی است وارث او مانند حمید تقوایی بقیه راه را برای کسب قدرت سیاسی، بی نیاز به طبقه کارگر و با هر نیروی قرار گرفته در این مسیر طی خواهد کرد. به این اعتبار دست‌کم اگر تا کسب قدرت سیاسی نام حزب کمونیسم کارگری چیزی به جز کمونیسم و کارگری (صرفنظر از تناقض درونی این نام‌گذاری) بود هم هنوز اشکالی پیش نیامده و اتفاقاً سیر ماجرا به ناچار این حزب را به آنجا نیز خواهد کشاند. بنابراین اگر از حمید تقوایی پرسیده شود چنانچه با یا بدون وجود اقتصاد نئولیبرالی شعار محوری شعار «سلبی» سرنگونی جمهوری اسلامی باشد در اینصورت چه نیازی به «رد پای» کمونیستی است و اگر هم نیازی هست دقیقاً در کجا و چگونه باید در این مسیر ردپایی به جای گذاشت بدون این‌که به تریس قبیای جریان راست امثال پهلوی و علینژاد بر بخورد؟! دانشجویان رادیکال انقلابی در ۱۸ آذر پشت‌سر با شعارهای تمایزدهنده صف‌بندی طبقاتی ردپای کمونیستی از خود باقی گذاشتند و این طیف راست و جناح چپ این طیف که حمید تقوایی آن را نمایندگی می‌کند را عصبانی کرد. به خصوص وقتی حمید تقوایی در برخورد با شعار مشابه دانشجویان در اعتراضات گذشته‌شان سعی کرد گوش آن‌ها را بگیرد، این‌بار با واکنش قاطع‌تر دانشجویان در واقع گوش خودش نیم‌دور چرخیده شد.

در پاسخ به سوال فوق حمید تقوایی در بهترین حالت می‌تواند بگوید صرف سرنگونی جمهوری اسلامی امری کمونیستی است «و این همان رد پای ما است». در این صورت با سرنگونی نباید امر پهلوی و مجاهد و امثالهم باشد و یا اگر باشد آنها هم کمونیست‌اند و حواس‌شان نیست!

**مفهوم مارکسیستی تسخیر قدرت**

مارکس و انگلس در مانیفست نوشتند: «هدف فوری کمونیست‌ها متحد کردن کارگران به مثابه یک طبقه برای سرنگونی سیادت سیاسی بورژوازی است». البته این نظر در دوره‌ای بیان شد که هنوز چگونگی متحد شدن خود کمونیست‌ها موضوعیتی در حد دوران حیات نلین نداشت، در نتیجه اگر امروز لازم باشد همین نظر کامل‌تر بیان شود شاید بهتر آن باشد گفته شود؛ هدف فوری کمونیست‌ها «متحد کردن خود به مثابه یک حزب انقلابی» برای متحد کردن کارگران به مثابه یک طبقه جهت سرنگونی سیادت سیاسی بورژوازی است. اهمیت برجسته کردن حزب به عنوان مؤلفه رهبری در پروسه سرنگونی بخشی از خود مفهوم سرنگونی را تعیین می‌کند و بدون مؤلفه حزب حتی اگر سرنگونی صورت بگیرد به منظور استقرار سوسیالیسم نخواهد بود و در نتیجه اصلا انقلاب سیاسی صورت نخواهد گرفت بل که تغییر رژیم سیاسی، یا همان رژیم چنج آشنا رخ خواهد داد. پس حمید تقوایی برای آن انقلاب سیاسی مورد نظرش که به قصد سرنگونی جمهوری اسلامی انجام می‌شود چه نیازی به مهر، ردپا و رهبری حزب دارد؟ تفاوت دو خط سانتریستی و مارکسیستی از همین‌جا شروع می‌شود. سرنگونی برای چه و با چه نیرویی.

با تکیه به نظر مارکس و انگلس اولاً وظیفه فوری کمونیست‌ها متحد کردن «کارگران» برای امر سرنگونی سیادت سرمایه‌داری است و نه متحد کردن هر جریان سرنگونی‌طلبی؛ ثانیاً تبدیل کردن کارگران به طبقه نیازمند حزب و حزب نیازمند برنامه است. به این دلیل روشن که اگر امر سرنگونی به ضرورت یک به یک کارگران تبدیل نشود آنها نمی‌توانند به حول برنامه کمونیستی وارد پروسه سرنگونی شوند، اما همین‌که سرنگونی به ضرورت کارگران تبدیل شد دیگر آنها به حول برنامه‌ای که مقصود از سرنگونی و استراتژی یا قدم بعد از آن را روشن کرده جمع شده و درست و دقیقاً به این ترتیب به طبقه تبدیل می‌شوند. در کانسپت حمید تقوایی امر سرنگونی موضوعی جدا از این فرایند است و حزب کاری به تبدیل کردن کارگران به مثابه یک طبقه برای سرنگونی سیادت سیاسی بورژوازی ندارد که اگر داشت باید برای آن طبقه برنامه‌ای تدوین می‌کرد که اولاً کارگران آن را بخواهند و ثانیاً به پرچم اتحاد خود تبدیلش کنند. اما اگر یک حزب حقیقتاً انقلابی برآمده از دل گرایش سوسیالیستی کارگران بخواهد در پروسه سرنگونی نقش ایفا کند چاره‌ای به جز این ندارد که افق سرنگونی را برای کارگران به عنوان نیروی اجتماعی سرنگون کننده روشن کنند. یعنی بین امر سرنگونی و تسخیر قدرت توسط خود طبقه کارگر از یک‌سو و آنچه که باید جایگزین شود یک درهم‌آمیزی و انسجام درونی ایجاد کند تا کارگران بدانند برای چه باید سرنگون کنند و چه چیزی باید جایگزین کنند. به جز این پروسه هر روند دیگری برای سرنگونی سرنگونی بورژوایی به شمار می‌رود و جای تاسف است که حمید تقوایی در مقاله خود این همه صغرا کبری کرده که دقیقاً سرنگونی بورژوایی را تبلیغ کند، و مضحک این‌جا است که با این حال دانشجویان رادیکال انقلابی را با صفت «مارکسیست‌های خط امامی» تنبیه می‌کند چرا که رد پایش در دانشگاه را کور کرده‌اند!

### تفاوت مفهوم دولت و حکومت

عنصر مهم دیگری که در رویکرد حمید تقوایی و حزبش به کلی مخدوش و ناپیدا است برجستگی تفاوت مفهوم دولت و حکومت است. به همین دلیل در مباحث ایشان همواره سرنگونی حکومت (رژیم سیاسی) با سرنگونی دولت این‌همانی می‌شود؛ و بدیهی است در امر سرنگونی حکومت بدون آسیب رسیدن به آپارات دولت نیروی وسیع راست و چپ می‌تواند یک کاسه شود.

حکومت پدیده‌ای است که می‌توان آن را دید، با انگشت به او اشاره کرد و اسمی هم برایش گذاشت. مثلاً اکنون حکومت حسن روحانی بر سر کار است که تابع و مجری سیاست‌های دولت سرمایه‌داری جمهوری اسلامی است. یا مثلاً حکومت ترامپ که برای دوره‌ای مجری سیاست‌های دولت امپریالیسم آمریکا است. همانقدر که حکومت ترامپ قادر نیست از مدار اصلی سیاست‌های دولت سرمایه‌داری حاکم در کشور آمریکا خارج شود، وگرنه با انواع احکام قاضی فلانی یا پارلمان و سایر نهادهای دولت سرمایه‌داری افسار می‌خورد، حکومت در ایران هم قادر نیست خارج از کادر دولت سرمایه‌داری حاکم اقدامی کند. در نتیجه ما در حکومت با یک مشت دیپلمات یا «گاورنمنت» طرف هستیم و اگر خواهان سرنگونی آن باشیم لزوماً به معنی خواستار سرنگونی آپارات دولت سرمایه‌داری نیست.

دولت اما به معنی جمع‌بندی پدیده قدرت، برخلاف حکومت قابل اشاره با انگشت و مشاهده با چشم غیر مسلح نیست. مجموعه‌ای از نهادهای ریز و درشت قلمرو دولت را ترسیم می‌کند که بعضی از آنها حتی نامرعی است. مثلاً چه کسی می‌داند در خزانه‌داری چه می‌گذرد و چه مقدار پول و ثروت در آن وجود دارد، اما همین نهاد یکی از ارکان مهم دولت سرمایه‌داری را شکل می‌دهد. از قانون اساسی و قانون‌گذارانش در پارلمان گرفته تا بخش مهمی از مطبوعات، رسانه‌های عمومی، ارتش و سایر نیروهای مسلح، دادگاه‌ها و نهاد قضاوت، زندان‌ها، مساجد و کلیساها، انجمن‌های مختلف مجری سیاست‌های حاکم و ... همه‌گی نمودهایی از مفهوم «قدرت» است که تحت عنوان دولت ابراز وجود و اعمال اراده می‌کند. وقتی صحبت از سرنگونی می‌شود باید بلافاصله مشخص شود سرنگونی کدام، حکومت یا دولت.

نیروهای راست و بورژوازی اپوزسیون هم خواهان سرنگونی حکومت جمهوری اسلامی هستند اما نه تنها خواهان سرنگونی دولت سرمایه‌داری نیستند بل که سخت نگران آسیب خوردن به آن هستند. حکومت جمهوری اسلامی خود محصول تغییر یک حکومت سرمایه‌داری به نوع دیگری از حکومت سرمایه‌داری بود به طوری که آپارات دولت سرمایه‌داری دست نخورده باقی بماند. شکست انقلاب ۱۳۵۷ دقیقاً با همین موضوع تعریف می‌شود. این‌که انقلاب نتوانست منجر به خرد کردن ماشین دولت سرمایه‌داری شود. بدیهی است در یک نیمه‌راه شکست خورده حکومت جدید برای حفظ و بقای دولت تا مرز فاشیسم و یا خود فاشیسم هم پیش‌روی می‌کند. تمام آنچه با نام «بهار عربی» معروف شد، چه در حالت شکست یا پیروزی آن جنبش‌های اعتراضی عبارت بود از تلاش برای تغییر حکومت از سوی پایینی‌ها از یک طرف، مقاومت یا حتی همسویی با اعتراضات برای نجات جان قدرت حاکم، یعنی دولت سرمایه‌داری از سمت دیگر. همین حالا در عراق شاهد رشد اعتراضات تا حدی هستیم که نیروهای فوق راست حاکم مانند آیت‌الله سیستانی با همسو نشان دادن خود با اعتراضات به قصد نجات جان قدرت دولت سرمایه‌داری حاکم خواهان تغییر حکومت می‌شود. این دقیقاً همان تلاش خمینی بود که با نام «انقلاب اسلامی» متولد شد.

تفاوت نیروهای برانداز کمونیست با انواع جریان‌های بورژوازی در این است که کمونیست‌ها جنبش طبقه کارگر و مزدبگیران فقیر را برای سرنگونی و خرد کردن ماشین دولت سرمایه‌داری سازمان می‌دهند اما جریان‌های بورژوازی فقط زمانی وارد پروسه سرنگونی می‌شوند که سقوط دولت سرمایه‌داری را در خطر دیده و به این ترتیب اپوزسیون حکومت می‌شوند. در این میان حمید تقوایی و حزبش با ژست چپ و کمونیست و خرافه‌ای تحت عنوان «اپوزسیون اپوزسیون نشویم» سعی می‌کنند حلقه واسط بین سرنگونی رژیم/حکومت با جریان بورژوازی اپوزسیون شود تا شاید از این طریق امتیازاتی در یک دولت ائتلافی آینده (مثلاً چند وزیر در کابینه) به دست آورد. برای حزبی که انواع تحریفات و چرخش‌ها در مبانی مارکسیستی داشته اصلاً سخت نخواهد بود با یک سند در یک شوآف کنگره‌ای بگوید «هدف تسخیر قدرت است که ما با فرستادن مینا احدی و سنگ‌های سکندری‌اش و یکی دو وزیر دیگر به حکومت ائتلافی، اگر نه همه‌ی قدرت اما بخشی از قدرت را کسب کرده‌ایم». مگر نه آن‌که تاز حزب جامعه از قبل مسیر چنین چرخش‌هایی را فراهم کرده است! تنها امکان موجود برای رد و نفی ادعای فوق این است که حمید تقوایی و حزبش با صراحت و وضوح کامل از قبل اعلام کند که هرگز و هرگز در یک حکومت ائتلاف بورژوایی شرکت نخواهند کرد. اپوزسیون اپوزسیون نمی‌شوند اما با آنها نیز در تقسیم قدرت شریک نخواهند شد. اما کسی باید در عرصه سیاسی بسیار تازه‌کار باشد تا نفهمد قدم بعدی اپوزسیون نشدن چیست و اصلاً چرا نباید اپوزسیون نیروی نجات دهنده سقوط دولت سرمایه‌داری شد.

### مفهوم سرنگونی در دوران زوال سرمایه‌داری

تا قبل از آغاز زوال نظام سرمایه‌داری وقتی از سرنگونی صحبت می‌شد مقصود سرنگونی سیادت اشرافیت فئودالی بود. نظر به این‌که تغییر نظام فئودالی به سرمایه‌داری تغییر یک نظام طبقاتی به نظام طبقاتی دیگر بود لذا مفهوم سرنگونی چیزی بیش از تغییر رژیم سیاسی با حفظ اساس و پایه‌های طبقاتی نظام سابق نبود. در نتیجه این فرایند با مطالباتی نظیر آزادی و برابری در بعضی از کشورها مانند فرانسه با انقلاب سپری شد و در اکثر کشورها به دلیل تابعیت از اقتصاد کشورهای متروپل اصلاً به انقلاب نرسید. از آن پس اگر از سرنگونی صحبت به میان بیاید لزوماً سرنگونی دولت سرمایه‌داری خواهد بود و بدیهی است در این پروسه برخلاف انقلابات بورژوادمکراتیک نیروهای متحد غیر سرمایه‌داری گرد هم می‌آیند و در نهایت به دو اردوگاه اصلی بورژوازی و پرولتاریا تقسیم می‌شوند. به این اعتبار هرچه این صف‌بندی متراکم‌تر و قطبی‌تر شود سمت و سوی سرنگونی ضدسرمایه‌داری‌تر و انقلابی‌تر خواهد شد. این دقیقاً شرایطی است که باید بین صفوف سرنگونی‌طلبان تمایز ایجاد کرد و برای این منظور لازم است علاوه بر اپوزسیون بورژوازی حاکم اپوزسیون بورژوازی

خارج از قدرت حاکم نیز شد. در غیر این صورت یک نیروی سیاسی انقلابی نه تنها در مسیر سرنگونی قرار نگرفته، بل که حتی برعکس در مسیر اصلاح دولت سرمایه‌داری از طریق تغییر حکومتی که دولت سرمایه‌داری را به خطر انداخته قرار خواهد گرفت. در نتیجه در دوران زوال سرمایه‌داری سرنگونی انقلابی تنها یک مفهوم دارد و آن سرنگونی آپارات دولت سرمایه‌داری، تسخیر قدرت سیاسی توسط پرولتاریا برای خرد کردن ماشین دولت سرمایه است. هر موضوع دیگر به جز این، از جمله رژیم‌چنج و سرنگونی حکومت به جای دولت یک‌سره در کادر اصلاح‌طلبی قرار می‌گیرد و کاملاً بی‌ربط به سرنگونی انقلابی است. حمید تقوایی اکنون مشغول مخدوش کردن این صف‌بندی است به این دلیل واضح که مقصود او از سرنگونی و کسب قدرت چیزی به جز تغییرات در چارچوب همین نظام موجود نیست. کافی است این حکومت دست از دزدی‌هایش بردارد تا مشکل حمید تقوایی و اپوزیونی که اپوزسیون آن نیست حل شود! درست از همین‌رو است که وی نیازمند نزدیکی به سایر جریان‌های غیر انقلابی و ضدانقلابی اپوزسیون می‌شود و برای این مسیر مقدمات اولیه را از قبل با مفاهیمی ضدمارکسیستی مانند «انقلاب انسانی، حکومت انسانی» و نظایر آن فراهم کرده است. بنابراین پرواضح است اگر در شعارهای فعالین رادیکال دانشجویی و یا جنبش کارگران واکتشی به جریانات یاد شده صورت بگیرد سروکارشان با حزب کمونیسم کارگری و برچسب‌زنی لیدر آن حمید تقوایی است!

### ماهیت حکومت حاکم در ایران

حمید تقوایی در ادامه حمله خود به دانشجویان معترض می‌نویسد:

« بالاخره نکته آخر و شاید مهمتر از همه اینست که اقتصاد ایران و (همچنین عراق) نئولیبرالیستی نیست و مطلقاً هیچ ربطی به نئولیبرالیسم ندارد. سرمایه داری تحت حاکمیت جمهوری اسلامی اساساً با هیچ مکتب سرمایه داری ای خوانائی ندارد. مربوط ترین اسمی که میشود روی آن گذاشت سرمایه داری دزدسالار (کلپتوکراسی) است.»

منطبق با پارگراف بالا حمید تقوایی می‌کوشد تا ثابت کند حکومت حاکم در ایران نئولیبرالیستی نیست. اما برای خروج از تنگنایی که با شواهدی از جمله، هر سال کارگران و مزدبگیران درجات بیشتری به زیر خط فقر فرو می‌روند؛ هر روز می‌شنویم فلان مواد غذایی از سبد غذایی خانواده‌های کارگری به کلی حذف شده است؛ اجاره مسکن سر به آسمان می‌گذارد؛ فقر، فساد و سایر عوارض ناشی از شکاف طبقاتی با سرعت غیرقابل باوری رو به فزونی است؛ حذف سوبسیدها و دامنه خصوصی‌سازی که به منظور کوچک شدن دولت است و در مرکز دستورات سازمان تجارت جهانی قرار دارد به دانشگاه و مدارس و بیمارستان‌ها و ... رسیده است؛ اعتراضات بی‌سابقه کارگران کارخانجات مختلف در مقابل خصوصی‌سازی و موارد بسیار دیگر؛ حمید تقوایی می‌گوید: « تا آنجا که به سرکوب کارگران و پائین نگاهداشتن سطح دستمزدها و تحمیل ریاضت کثی اقتصادی مربوط میشود جمهوری اسلامی نیازی به مکتب نئولیبرالیسم نداشته و ندارد. این جزئی از سیاست همیشگی رژیم از همان روز اول بقدرت رسیدنش بوده است.» اما واقعیت این است که وضعیت زندگی مردم در ایران بارها بدتر از روز اول به قدرت رسیدن رژیم حاکم شده است. و این فرایند از آغاز تبعیت رژیم از سیاست‌های نئولیبرالیسم به این سو افزایش تصاعدی پیدا کرده است. جالب‌تر این‌که این شرایط از همان مقطع هم‌سویی رژیم برای تطابق با قوانین نئولیبرالیستی حاکم بر نهادهای سرمایه‌داری جهانی از سوی گرایش مارکسیست‌های انقلابی پیش‌بینی شده بود.

حمید تقوایی عدم اجرای موبه‌موی قوانین نئولیبرالیسم با تابع بودن حکومت نسبت به سیاست‌های نئولیبرال را خلط می‌کند به این دلیل که درک روشن و مارکسیستی در مورد چگونگی شکل‌گیری بورژوازی در کشورهای پیرامونی و همچنین توسعه ناموزون و مرکب سرمایه‌داری ندارد. او تصور می‌کند اگر قرار است در ایران حکومت نئولیبرال باشد یا باید مانند فرانسه باشد و یا اصلاً سرمایه‌داری نیست و «دزدسالار» است! منصور حکمت به طور کلی و همه‌ی پیروان وی، از جمله در این‌جا حمید تقوایی درک مارکسیستی از مفهوم امپریالیسم و نقشش در شکل‌دهی نظام سرمایه‌داری در کشورهای پیرامونی ندارند. آن‌چه ایشان از امپریالیسم می‌دانند مربوط می‌شود به روش مبارزه چپ خلقی که امپریالیسم را دشمن عمده دانسته و خواهان تشکیل جبهه خلقی در مقابل آن است. بیش از این چیز چندانی از نقش امپریالیسم نمی‌دانند و متوجه نیستند که در هیچ زمانی سرمایه‌داری پیرامونی ممکن نیست در قد و قواره و همسان سرمایه‌داری متروپل شود. در نتیجه ایشان ناچار می‌شوند کاپتالیسم در کشوری مانند ایران و عراق را با مفاهیم مندرآوردی مانند «دزدسالار» توضیح دهند و همین تمایز با حکومت سرمایه‌داری متعارف باعث می‌شود تا تصور کنند نئولیبرالیسم هیچ تأثیری بر این حکومت‌ها ندارد. اما حکومت صدام حسین و حکومت سرهنگ قذافی فقط به دلیل عدم تبعیت از دستورات سازمان تجارت جهانی و سیاست‌های نئولیبرالیسم

سرنگون شدند. جرج بوش نام محور شیطانی بر آن دو کشور و ایران گذاشت اما رفسنجانی که خطر را احساس کرده زانو زد و در خطبه نماز جمعه گفت اگر مردم ایران با رابطه با آمریکا موافق باشند ما مشکلی نداریم. از آن پس دستورات نئولیبرالیسم از طریق انواع نهادهای سرمایه‌داری جهانی به ایران دیکته شد. خصوصی‌سازی به منظور کوچک‌تر کردن دولت یکی از این دستورات بود و رژیم با زبان و روش خودش که روش یک دولت سرمایه‌داری ناقص‌الخلقه است این فرایند را اجرا کرد. برای سازمان تجارت جهانی اهمیتی ندارد که بخش خصوصی آقازاده و پسر عموهای مقامات دولت باشند یا سرمایه‌داری غیر حکومتی، مهم اجرای قوانینی است که بر اساس آن شرایط برای سرمایه‌گذاری کمپانی‌های فراملیتی فراهم شود. برجام از مهمترین توافقات رژیم جمهوری اسلامی با سرمایه‌داری جهانی جهت پذیرفته شدن در سازمان تجارت جهانی بود. طنز ماجرا در این است که اتفاقاً این حکومت ترامپ بود که زد زیر بازی «بُرد بُرد» نئولیبرالیسم و خواهان بُرد ویژه آمریکا در این توافقات بود. به عبارت دیگر بین حکومت حسن روحانی در ایران و ترامپ در آمریکا آن که بیشتر تابع دستورات نئولیبرالیسم است حکومت جمهوری اسلامی است و نه حکومت ترامپ. فرق موضوع در این است که دولت امپریالیستی آمریکا نه تابع که سیاست‌گذار نئولیبرالیستی بوده است اما رژیم‌هایی نظیر جمهوری اسلامی برخلاف میل‌شان این سیاست‌های تحمیل شده را پذیرفته‌اند تا بتوانند تنها در این شرایط به بقای خود ادامه دهند. در نتیجه موضوع مرکزی این نیست که دولت حاکم در ایران مانند دولت فرانسه نئولیبرالیستی هست یا نیست، بحث بر سر تبعیت رژیم ایران از سرمایه‌داری جهانی است که قوانین نئولیبرالیسم بر آن حاکم است؛ که اگر چنین نبود ترامپ دلیلی نمی‌داشت تا بارها تاکید کند قصدشان سرنگون کردن این رژیم نیست.

تا جایی که موضوع تقابل با نئولیبرالیسم در واکنش چپ‌های «آنتی‌گلوبالیسم» که خود را در سازمانی با نام «اتک» سازماندهی کرده بودند برمی‌گردد مبارزه آنها با گلوبالیسم سرمایه، آن هم با تجلیاتی نظیر مكدونالد و کواکولا و روش‌های غیر انقلابی و یا برای دور زدن انقلاب از این روی مطرح بود که ایشان تجربه دولت رفاه را پشت سر داشته و می‌دانستند این نئولیبرالیسم قرار است چه سطح از رفاهیات را بگیرد، لذا آنتی‌گلوبالیسم در کشورهای متروپل سرمایه‌داری لزوماً به معنی آنتی‌کاپیتالیسم نیست. اما وقتی موضوع مقابله با نئولیبرالیسم در جایی مثل ایران مطرح می‌شود بدین خاطر نیست که از رفاهیات و رفزهای سابق دفاع شود چون اصلاحات و رفاه‌یاتی هرگز تجربه نشده، بلکه مقابله با نئولیبرالیسم در کشوری مانند ایران مستقیماً به معنی رویارویی با حکومتی است که ادامه بقایش وابسته به تابعیت از دستورات سرمایه‌داری جهانی و سیاست‌های نئولیبرالیستی برای فراهم کردن شرایط ورود کمپانی‌های فراملیتی است، حتی اگر این حکومت غیر لیبرال یا «آخوندی، فاشیستی، دزدسالار، اسلام سیاسی و...» باشد اما هرچه که باشد چون تابع سیاست‌های نئولیبرالیستی است شعار مرگ بر نئولیبرالیسم در کادر مبارزه آنتی‌کاپیتالیستی جای می‌گیرد و مستقیماً دولت سرمایه‌داری حاکم را هدف قرار می‌دهد. عجیب این‌جا است که حمید تقوایی رقص چند جوان در پشت‌بام یا آب بازی در پارک، جشن آدم برفی‌ها، دختران خیابان انقلاب، چهارشنبه‌های سفید و نظایر آن را تلاشی برای سرنگونی رژیم می‌داند اما شعار مرگ بر نئولیبرالیسم را به تمسخر می‌گیرد چرا که برای مرگ یک مکتب اقتصادی نباید شعار داد و معنایش سرنگونی سرمایه‌داری نخواهد بود!

### برنامه انتقالی یک دستاورد مهم مارکسیستی

همان‌طور که بالاتر در مورد چپ سنتی (چپ سانتریست) توضیح داده شد آنها بنا به دوری بیش از حد خود از روند تکامل مارکسیسم در بهترین حالت در دوره بلشویسم قدیم و بخش مهم دیگری از آن‌ها در چارچوب منشویسم متوقف مانده‌اند. کلیه نیروهای چپی که استراتژی انقلاب آتی را از عبور مراحل پلکانی درک می‌کنند متعلق به سنت منشویسم هستند. استالینیسم و مائوئیسم نماینده برجسته رجعت به منشویسم هستند. اما طیف چپ سانتریستی که به زعم خود با این دو گرایش مرزبندی ایجاد کرده، چون در واقعیت چنین نکرده قادر به فهم موضوع برنامه انتقالی نیست و از این‌روی همچنان مرحله‌بندی کردن انقلاب و یا مطالبات را تحت عناوین دیگری مانند «سلبی اثباتی» مطرح می‌کند. امروز سمبل «مدرن» این چپ سنتی همین حزب کمونیسم کارگری است. مثلاً نگاه کنید به فرمایشات ایشان در مورد سوسیالیسم که هم فوری است و هم از همین فردا قابل اجرا است، اما حتی یک مورد از مطالباتی که برجسته می‌کنند و حتی برنامه دنیای بهترشان هیچ عنصر انتقال دهنده از چارچوب بورژوادمکراتیک به سوسیالیستی ندارد. مبارزه با حجاب، اسلام، اعدام، انقلاب زنانه و سایر مواردی که مبارزه این چپ سانتریستی را شکل داده است بی‌هیچ کم و کاستی می‌تواند برنامه و مطالبه جریانات سوپر راستی مانند رضا پهلوی و ریزش‌های خود رژیم مانند مسیح علینژاد هم باشد. حال سوال این است که آیا مطالبات فوق به این دلیل قابل دفاع نیست و

نباید کمونیست‌ها این حوزه مبارزاتی را پُر کنند؟ پاسخ به این سوال مرز سانترسیم (چپ سنتی) با مارکسیسم انقلابی را ترسیم می‌کند.

از نقطه نظر مارکسیستی کلیه مطالبات دمکراتیک نه تنها مطالباتی است که باید برای‌شان مبارزه پیش‌گام سازمان‌دهی شود، بل‌که اساساً مبارزه از همین مطالبات آغاز می‌شود. مطالبات بورژوادمکراتیک آن دسته از مطالباتی است که در کشورهای سرمایه‌داری پیرامونی نظیر ایران محقق نشدند، آن هم به این دلیل که بورژوازی برای قدرت گرفتن اصلاً چنین وعده‌هایی نداده بود و از بیرون توسط امپریالیسم به همراه ابزارآلات صنعتی به این جوامع تحمیل شد. در نتیجه بورژوازی در این جوامع محصول نبرد با نظام فئودالی نبوده چون اصلاً در این جوامع نظام فئودالی وجود نداشته. بنابراین بورژوازی این جوامع نه تنها نیازمند وعده دمکراتیک و محقق کردن برنامه‌ای که لابد با آن برنامه متولد می‌شود را نداد بل‌که چون برای متحقق کردن برنامه خود مبارزه‌ای هم با نظام پیش از خود نداشت از هیچ تجربه و سنت دمکراتیکی نیز برخوردار نشد. حاصل این وضعیت این می‌شود که اجرای برنامه و تکالیف حل نشده بورژوازی هم به عهده طبقه کارگر قرار می‌گیرد. و اما طبقه کارگر از آن زمان که از یک‌سو با دولت سرمایه‌داری مواجه می‌شود و از سوی دیگر تنها با اجرای برنامه خود است که مفهوم طبقه کارگر پیدا می‌کند، و نظر به این‌که برنامه طبقه کارگر سوسیالیستی است، لذا چاره دیگری برایش نمی‌ماند به جز آن‌که وارد انقلاب سوسیالیستی شود تا بتواند به طور تואمان تکالیف عقب‌مانده و حل نشده بورژوازی را به موازات تکالیف سوسیالیستی به‌طور همزمان انجام دهد. از این‌روی هنر مارکسیستی در این است که می‌تواند و باید بتواند حلقه‌واسطی بین این دسته از مطالبات با مبارزه ضدسرمایه‌داری و انتقال آگاهی سوسیالیستی برقرار کند. چیزی که چپ سنتی-سانترستی با آن به کلی بیگانه است. این دست‌آورد مارکسیستی پس از منقرض شدن دوره برنامه و مطالبات حداقلی و حداکثری در چهار کنگره اول کمینترن (پیش از انحطاط کمینترن) تدوین شده است. برنامه انتقالی که از سطح آگاهی فعلی کارگران و مردمان مبارز آغاز می‌کند و در عین حال در متن مطالبه عنصر انتقال‌دهنده به سطح ضدسرمایه‌داری را می‌گنجاند. مثلاً مبارزه با نئولیبرالیسم دارای این عنصر انتقال دهنده است وقتی که با مبارزه علیه خصوصی‌سازی ادغام می‌شود. این موضوع به خوبی و در حد تحصین‌برانگیزی در هفت‌تپه جاری شد. به این معنی که مطالبه در مقابل خصوصی‌سازی کنترل کارگری و روش اداره کارخانه به صورت شواری عنوان شد. دقیقاً در هفت‌تپه نه تنها ردپایی از چپ سانترسیم دیده نشد، بل‌که برعکس ایشان را فرستاد رد کارشان. هیچ‌یک از جریان‌های چپ سانترستی (و از جمله و به خصوص حزب کمونیسم کارگری) عقل‌شان قد نمی‌داد که چه مطالبه‌ای در مقابل خصوصی‌سازی قرار دهند. دولتی‌سازی، لغوکار مزدی یا چه. تا آن‌که رهبری جنبش کارگران هفت‌تپه با وضوح بی نظیری موضوع کنترل کارگری را مطرح کرد. در این مطالبه تمامی عناصر ضدسرمایه‌داری به طور فشرده نهفته و انتقال دهنده به سطح آگاهی سوسیالیستی است. این مطالبه گرچه از سطح صنفی آغاز می‌کند اما در متن خود امکان بلافاصله انتقال به مبارزه ضد سرمایه‌داری از طریق ایجاد رویارویی کارگران با دولت سرمایه‌داری را فراهم می‌کند. برای رسیدن به این درک از مبارزه باید دسته‌بندی‌های مندرآوردی «سلبی اثباتی» را کنار گذاشت و به سراغ مطالبات و موضوعاتی رفت که از سطح درک و مبارزه کنونی جنبش‌ها آغاز می‌کند و در متن آنها عنصر انتقالی به سطح ضدسرمایه‌داری متبلور است. درست با همین درک مارکسیستی است که مفهوم سرنگونی با کانسپت سرنگونی سایر جریان‌های بورژوایی متمایز می‌شود. هیچ جریان سرنگونی‌طلب خارج از مدار جنبش انقلابی مایل نیست در فرایند سرنگونی رژیم دست به ترکیب آن‌چه که حمید تقوایی از آن با نام «مکتب اقتصادی نئولیبرالیسم» یاد می‌کند بخورد. اما دانشجویان رادیکال به جای یک شعار سرنگونی که وقتی از بستر محتوایی خود خارج باشد کمتر از دعا نیست تلاش می‌کنند جنبش خود را در تقابل و رویارویی با نئولیبرالیسم قرار دهند. این شعار انتقالی اولاً به مخاطب خود گوشزد می‌کند این حکومت تا مغز استخوان وابسته به اجرای دستورات سرمایه‌داری جهانی است و بدون آن آب هم نمی‌تواند بخورد، ثانیاً با ایجاد تقابل با حکومت مجری نئولیبرالیسم قادر به انتقال مبارزات فی‌الحال موجود به سطح مبارزه ضدسرمایه‌داری می‌شود، ثالثاً با برجسته کردن این شعار تمایز اساسی در صف‌بندی طبقاتی صورت می‌گیرد و «ارواح خبیثه‌ای» که گهگاه شعار شادی برای‌شان می‌شود پُکر شده و به آر‌مگاشان برمی‌گردند. هوشمندی استفاده از این شعار در این است که برخلاف شعارها در شورش‌ها و اعتراضات خیابانی که می‌تواند مستقیماً با ولایت فقیه برخورد کند، در یک «آکسیون»، آن هم در محیط محصور دانشگاه در هر شرایطی امکان طرح‌اش نیست، می‌تواند با برجسته کردن تقابل با نئولیبرالیسم دقیقاً همین هدف را با پرداخت هزینه کمتر تامین کرد. این شعار برملا کننده چهل‌سال لاف‌های رژیم است که دائماً لولویی به نام «دشمن» را همچون شمشیر دامکوس بر سر مردم نگاه داشته و نشان می‌دهد این رژیم دقیقاً نماینده همان دشمن است.



اگر حمید تقوایی می‌توانست در دانشگاه آکسیونی برگزار کند مطلقاً فراتر از ساختن آدم‌برفی و هوا کردن بادبادک و چندتا بنر «نه به حجاب» نمی‌رفت. در نهایت چهارتا «نه» مطرح می‌کرد و یکی دو «آری» و اسمش را می‌گذاشت «ردپای حزبش». ماهیت اعتراض او به دانشجویان تنها به دلیل تقابل دانشجویان با اپوزسیون راست نبود. فقط به این دلیل نبود که «لیدر» کمونیسم کارگری دیگر در چانه‌زنی با آن اپوزسیون نمی‌تواند «ردپایی» از خود نشان دهد و بگوید جنبش‌ها را در مشت دارد و امتیاز بیشتری می‌خواهد؛ عصبانیت حمید تقوایی و حزبش بر سر عقب افتادن از جنبش دانشجویان و متوقف ماندن در دوره «سلبی» بود در حالی که در متن شعار تقابل با تابعیت حکومت ایران از نئولیبرالیسم عنصر انتقالی به آگاهی نهفته است که در کانسپت سلبی اثباتی هنوز وقت آن نرسیده و در مرحله‌ای جدا باید مطرح شود. ترجمه شعار دانشجویان در ۱۶ آذر سرنگونی با افق سوسیالیستی بود و همین حمید تقوایی را کلافه کرده زیرا وی به آن‌چه که قرار است پس از سرنگونی بوجود آید در همان زمان فکر خواهد کرد، یعنی وقتی که نیروی سرنگونی را در جیب اپوزسیون راست خالی کرد و سرنگونی با جابه‌جایی آن اپوزسیون به پایان رسید تازه کنگره «اکنون چه» خواهد گذاشت که آیا بهتر است با همین اپوزسیونی که اپوزسیونش نشده در قدرت شریک شود و یا خواهان چیزی شود که از ابتدا باید با آن هدف سرنگونی صورت می‌گرفت. عقب‌ماندن جریانات سانتریست از جنبش‌های رادیکال و انقلابی فشار بیشتری بر این جریانات وارد می‌کند تا جای خود را از بین دو صندلی به یکی از طرفین اصلی بلوک‌بندی مشخص کنند. واکنش حمید تقوایی به دانشجویان رادیکال انقلابی مقاومتی در مقابل این جاگیری بود اما این مقاومت دوام چندانی نخواهد داشت و در دوره‌های بعدی ضمن ریزش دوباره از حزب خود جای‌گاه نهایی‌اش نیز تعیین می‌شود. این هم از عجایب مبارزه طبقاتی است که با خیزش‌های هرچند ملایم هم جریانات را وادار به تعیین موقعیت طبقاتی خود می‌کند. اعتلای انقلابی که جای خود دارد و صف انقلاب و ضدانقلاب در آن مشخص می‌شود.

### جمع‌بندی.

جنبش دانشجویان رادیکال در ۱۶ آذر ۱۳۹۸ در قیاس با فعالیت حزب کمونیسم کارگری جنبشی خودآگاه بود. حزب کمونیسم کارگری به دنبال جریانات خودانگیخته و عمدتاً بیان‌کننده ژورنالیستی وقایع است اما دانشجویان یک حرکت آگاهانه، آن‌هم در اوج سرکوب و کشتار رژیم را سازمان دادند و به راستی که اعتماد به‌نفس قابل توجهی نیز منتقل کردند. بیانیه و شعارهای دانشجویان منعکس‌کننده وجه ضدسرمایه‌داری جنبش‌شان بود و چون این‌گونه بود لازم می‌شد تمایز خود با جریانات راست و بورژوازی را عمده کند. حمید تقوایی و حزبش که همواره با شعارهای استنارت‌کننده ماهیت سرمایه‌داری دولت جمهوری اسلامی مانند «اسلام سیاسی، حکومت فاشیستی» و نظایر آن حرف زده‌اند، این‌بار در تقابل با رادیکالیسم دانشجویان شعار مرگ بر لیبرالیسم را برتابیدند چون به زعم ایشان کلیت سرمایه‌داری را هدف قرار نمی‌دهد! تو گویی «حکومت دزدسالار یا اسلام سیاسی» و تعابیری از این دست می‌تواند گزندى به بر پیکره سرمایه‌داری وارد کند!

حمید تقوایی در رأس جریانی که در ظاهری مدرن چپ سنتی را نمایندگی می‌کند درک مغشوش و غیر مارکسیستی از مؤلفه سرنگونی دارند. به عبارت واضح‌تر تمایل سرنگونی‌طلبی‌شان عنصر ضدسرمایه‌داری ندارد و از این رو اولاً مایل نیست با سایر نیروی‌های سرنگونی طلب مقابله کند و ثانیاً مرحله ایجاد تمایز با سایر نیروهای اپوزسیون را بر اساس همان مرحله‌بندی کردن انقلاب با زبان «سلبی اثباتی» می‌گذارد برای زمانی دیگر. جنبش کارگران هفت‌تپه و فولاد، و اخیراً جنبش دانشجویان بر اساس سنت چهاره کنگره اول کمینترن روش انتقالی را برگزیده‌اند. به این معنی که در متن مطالبه و شعار هایشان عناصر انتقال‌دهنده به وجه ضد سرمایه‌داری مبارزه نهفته است و نیازمند روش امروز سلبی بعداً اثباتی نیست. این نوع جنبش‌ها تا قبل از آمادگی یا وارد فاز سرنگونی نمی‌شوند و یا وقتی شدند برای آن‌چه که می‌خواهند جایگزین کنند وارد این فاز خواهند شد. کنترل کارگری و اداره شورایی نطفه قدرت آینده را در متن مبارزه امروزش می‌بندد و این یعنی فهم صحیح برنامه انتقالی که چپ سانتریسم با آن به کلی بیگانه است.

۲۴ دسامبر ۱۹۱۹ برابر با سوم دی‌ماه ۱۳۹۸

[http://www.azadi-b.com/arshiw/?p=77118\\*](http://www.azadi-b.com/arshiw/?p=77118)

